

منطق سیاست خارجی آمریکا و راهبردهای جمهوری اسلامی ایران

محمد طاهری خندکداری^۱

(تاریخ دریافت ۱۴۰۳/۱۲/۲۵ - تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۰۴/۰۴)

چکیده

سیاست خارجی یک کشور اگر تابع فرایندهای مختلف است منطق حاکم بر آن تابع شرایطی است که، به ویژه در زمان حاضر، به شدت متحول و دگرگون شونده است. ایالات متحده آمریکا، از دهه ۱۹۹۰ به بعد، به ویژه در بازه زمانی ۲۰۱۶-۲۰۲۰ و نیز در شرایط موجود به گونه ای در روابط بین الملل عمل می کند که در تصور بسیاری از ملت های دنیا حتی متحدان آمریکا غریب می نماید. در سال جاری خورشیدی با فاصله حدوداً شش ماهه در ایران و آمریکا شاهد تغییر کابینه با دو رویکرد کاملاً متفاوت (میان روی اصلاح طلبانه پزشکیان و رادیکالیسم ملی گرایانه شونیستی ترامپ) بودیم. بسیار مهم است که بدانیم هر یک از این دو دولت چه در سر دارند و در مقابل همدیگر چگونه عمل خواهند کرد؟ پژوهش حاضر در پی آن است که با روش توصیفی - تحلیلی به تحلیل منطق حاکم بر سیاست خارجی و رفتارهای آمریکا در روابط بین الملل موجود بپردازد و البته نیم نگاهی به آینده نزدیک جمهوری اسلامی ایران داشته و عجزاً سناریوهای پیش روی ایران در شرایط موجود جهت مواجهه با منطق سیاستمداران کاخ سفید را مورد بررسی قرار دهد. بنابراین هدف تحقیق فهم منطق حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در دوران جدید ریاست جمهوری ترامپ به منظور طراحی الگوی رفتاری مناسب برای ایران جهت مواجهه با شرایط پیش رو می باشد.

واژگان کلیدی: روابط بین الملل، منطق سیاست خارجی، واقع گرایی، برتری جویی، ایران و آمریکا

^۱ عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

The logic of American foreign policy and the strategies of the Islamic Republic of Iran

Mohammad Taheri Khonakdari¹

Abstract

If a country's foreign policy is subject to different processes, the logic governing it is subject to conditions that, especially at the present time, are highly changing and transforming. The United States of America, since the 1990s, especially in the period 2016-2020 and also in the current conditions, has acted in international relations in a way that seems strange to many nations of the world, even America's allies. This solar year, with an interval of about six months, we witnessed a change of cabinet in Iran and the United States with two completely different approaches (the reformist moderation of the doctors and the nationalist chauvinist radicalism of Trump). It is very important to know what each of these two governments has in mind and how they will act towards each other. The present study seeks to analyze the logic governing US foreign policy and behavior in current international relations using a descriptive-analytical method, and of course, take a look at the near future of the Islamic Republic of Iran and, for the time being, examine the scenarios facing Iran in the current circumstances in order to confront the logic of the White House politicians. Therefore, the aim of the study is to understand the logic governing US foreign policy in the new era of Trump's presidency in order to design an appropriate behavioral model for Iran to confront the upcoming conditions.

Keywords: International relations, foreign policy logic, realism, hegemony, Iran and America

¹ Faculty member, Department of Political Science, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

۱. مقدمه

مسعود پزشکیان در نهم مرداد و دونالد ترامپ در یکم بهمن سال جاری سوگند یاد کردند که پاسدار منافع ملی کشورشان باشند، اما چگونه و به چه روشی این کار باید صورت گیرد بحث محافل مختلف است. رئیس جمهور اسلامی ایران روش کسب، حفظ و افزایش منافع ملی را در سیاست تعاملی و ارتباطات گسترده منطقه ای و بین المللی می داند و رئیس جمهور ایالات متحده روش درست خدمت به منافع مردم کشورش را افزایش فشار بر دیگر کشورها نظیر دانمارک، کانادا، مکزیک، کلمبیا، پاناما و به ویژه ج.ا. ایران تلقی می کند. بنابراین، فضایی از بیم و امید در بین ایرانیان شکل گرفته است؛ بیم از فشار حداکثری توسط آمریکا که معیشت و زندگی مردم عادی را هدف گرفته است و امید به آینده بهتر با گشایش درهای کشور توسط رئیس جمهور پزشکیان به روی دنیا. اما این که سیاست خارجی دو کشور آمریکا و ایران بر چه مبنایی استوار است و در مقابل همدیگر چگونه عمل خواهند کرد، موضوع اصلی پژوهش حاضر است. شاید سوال اصلی پژوهش را بتوان این گونه مطرح کرد که سیاست خارجی آمریکا در شرایط جدید بر چه منطقی استوار است و جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با آن چگونه عمل خواهد کرد؟

فرضیه اصلی تحقیق این است که سیاست خارجی آمریکا در دوره جدید ریاست جمهوری ترامپ مبتنی بر واقعگرایی تهاجمی و بر اساس منطق برتری جویی خواهد بود و طبعاً ج.ا. ایران با درک شرایط و تحلیل تجربه ریاست جمهوری پیشین ترامپ عزم بر رعایت جوانب احتیاط و هشجاری لازم به منظور دوری از سیل شدن دارد. البته فرضیه رقیبی نیز می توان متصور شد و آن این که سیاست خارجی آمریکا در دوره جدید ریاست جمهوری ترامپ بر اساس واقعگرایی تهاجمی مبتنی بر منطق امپریالیستی خواهد بود و ج.ا. ایران با اتخاذ رویکرد مقاومت در حوزه های مختلف داخلی و خارجی همچنان به مبارزه و مقاومت در مقابل تهجمات امپریالیستی خواهد پرداخت.

وزیر امور خارجه و رئیس دستگاه دیپلماسی ج.ا. ایران به تازگی ضمن پاسداشت امر مذاکره و استقبال از توافق با همه طرف های درگیر با ایران طی سال های متمادی پس از انقلاب اسلامی، از عدم اعتماد و بدبینی نسبت به طرف های غربی به ویژه بدعهدی آمریکا در موقعیت های مختلف علی الخصوص در قضیه برنامه اقدام جامع مشترک (برجام) سخن گفت (مصاحبه عراقچی، ۸ بهمن ۱۴۰۳). این سخنان در شرایط جدید قابل تأمل است. از این سخنان وزیر امور خارجه می توان دریافت که سیاست خارجی ج.ا. ایران و نوع مواجهه آن با غربی ها به ویژه آمریکا مبتنی بر منطق عدم اطمینان در مقابل منطق برتری جویی آمریکا می باشد. این منطق استلزامات خاص خود را دارد و بر مفروضاتی استوار است کما این که منطق برتری جویی آمریکای ترامپی نیز بر مفروضات و استلزاماتی استوار است که در سطور زیر پس از مروری بر پیشینه تحقیق، در قالب چارچوب نظری به آنها خواهیم پرداخت.

۲. پیشینه تحقیق

عنوان سیاست خارجی ترامپ یا سیاست خارجی جدید آمریکا یکی از پربسامدترین مفاهیم به کار رفته در نشریات داخلی و بین المللی است. اکثر قریب به اتفاق این آثار به رویکرد ترامپ در عرصه روابط بین الملل و نوع مواجهه این کشور با سایر بازیگران بین المللی از طریق تمرکز بر روحیات شخصی ترامپ و در واقع روانشناسی شخصیتی ایشان پرداختند. ذکر چند نمونه از آثار و مقالات مرتبط در این زمینه به اثبات ادعای ما کمک خواهد کرد.

دانیل کوین مایلز و استیون روسفیلد (۲۰۱۶) در کتاب «پدیده ترامپ و آینده سیاست خارجی آمریکا» از موضع همدلانه بر آنند که دونالد ترامپ خواستار چرخش در سیاست خارجی ایالات متحده است. دلیل کلیدی آن این است که تعاملات خارجی ایالات متحده در دهه های اخیر سود کمی برای طبقه متوسط و کارگر ایالات متحده داشته است. مخالفان ترامپ او را به چالش کشیده اند تا ثابت کند که می تواند جایگزین بهتری برای سیاست خارجی که از زمان جنگ جهانی دوم توسط ایالات متحده دنبال می شود ارائه دهد. این کتاب در ۱۸ فصل در پی آن است نشان دهد که یک سیاست خارجی عاقلانه در صورتی می تواند محقق شود که رهبران شجاعت و صداقت برای انجام آن را داشته باشند. این کتاب به شرح اصول و بسیاری از جزئیات یک سیاست جایگزین مبتنی بر ناسیونالیسم دموکراتیک می پردازد. اصل ناسیونالیسم دموکراتیک بر این فرض استوار است که ایالات متحده یک خانواده بزرگ است که در آن نیازهای اعضای خانواده نسبت به نیازهای افراد خارج از کشور اولویت قانونی خاصی دارد. در حالی که دونالد ترامپ سطح بحث درباره این ایده ها را در زندگی عمومی ایالات متحده بالا برده است، اما انحصار آنها را در اختیار ندارد. به زعم نویسندگان این کتاب تغییرات در سیاست خارجی ایالات متحده می تواند توسط هر رئیس جمهور و هر حزب سیاسی ایجاد شود و شایسته توجه دقیق هر مدیر اجرایی ایالات متحده می تواند باشد. اما تغییرات در حال ایجاد یک دستور کار از طرف جمهوری خواهان و نه یک برنامه دموکرات ها است. در شرایط موجود این یک دستور کار ایالات متحده است که توسط جمهوری خواهان دنبال می شود..

جان گلاسر و همکاران (۲۰۱۹) در کتابی با عنوان «بنزین روی آتش: چگونه ترامپ سیاست خارجی شکسته آمریکا را بدتر کرد (و چطور می توان آن را بهبود بخشید)» از موضع انتقادی مدعی اند که دونالد ترامپ نه تنها از حزب جمهوری خواه، بلکه از اجماع دو حزبی در مورد جهت گیری سیاست خارجی اخیر ایالات متحده منفک شده است. ترامپ زمانی جنگ عراق را اشتباهی وحشتناک می خواند و با ابراز تاسف از اعزام های ملت ساز آمریکا، علاقه چندانی به حفظ شکل سنتی رهبری آمریکا در نظم بین المللی لیبرال نداشت. او تهدید کرده بود که ایالات متحده را از ناتو خارج خواهد کرد و از این که

کشورش توسط شرکای تجاری خود مورد سوء استفاده قرار می گیرد معترض بود. ترامپ با رویکرد «اول آمریکا» خواستار تاکید مجدد ملی گرایی آمریکایی در جبهه اقتصادی و همچنین در امور خارجی بود. اما از زمان روی کار آمدن، مشخص شد که «اول آمریکا» بیشتر شعار تبلیغاتی بود تا دیدگاه منسجمی از استراتژی کلان. سیاست خارجی وی مسیری را در پیش گرفت که برخی از بدترین جنبه های سیاست خارجی قبلی - یعنی دستیابی به اولویت و مداخله نظامی مکرر - را حفظ کرده است و در عین حال موفق شد مجموعه جدیدی از اشتباهات خود را مرتکب شود. در یک ارزیابی کلی می توان گفت این کتاب به بررسی دکترین «اول آمریکا»ی ترامپ، عملکرد آن تا اواخر دولت نخست و پیامدهای آن برای آینده می پردازد.

واسیم دقیر (۲۰۲۰) در کتاب «سیاست خارجی دولت ترامپ» رویکرد ترامپ در امور خارجی را یک عدم قطعیت مهم و متناقض توصیف می کند. این کتاب به بررسی دستور کار، سبک، اصول، اولویت ها و الگوهای سیاست خارجی ترامپ می پردازد. چالش اصلی کتاب بررسی این نکته است که آیا ابتکارات سیاست خارجی ترامپ به مکاتب سنتی و مدرن سیاست خارجی (مانند «اول آمریکا») وفادار است یا این که صرفاً ابتکاراتی ناسازگار، تکانشی و نامنجمی است که فاقد پیچیدگی یک دستور کار یا دکترین سیاست خارجی جدی است؟ این کتاب ماهیت پکس آمریکانا و استثنای ایالات متحده را با فرض یک جهان پسا آمریکایی به چالش می کشد. همچنین «دکترین ترامپ» را، به عنوان چیزی که خود ترامپ به عنوان یک سیاست خارجی «کاملاً جدید» توصیف کرد، مورد بررسی و نقد قرار می دهد. در واقع، این کتاب ارزیابی بیشتری از این فرض ارائه می دهد که ترامپ در حال ایجاد مکتب جدیدی از سیاست خارجی آمریکا است.

متیو آلن هیل و استیون هارست (۲۰۲۴) در کتاب «ریاست جمهوری ترامپ: تداوم و تغییر در سیاست خارجی آمریکا» در پی اثبات این ادعا هستند که همه روسای جمهور وعده تغییر می دهند، اما تعداد کمی از آنها مانند ترامپ وعده تغییرات رادیکال می دهند. با این حال، این که ترامپ تا چه حد به این وعده عمل کرده است، به شدت مورد بحث است. فصول این کتاب استدلال می کنند که بیشتر این مباحث به گفتگوی ناشنایان شبیه است که در آن دانشمندان به جای این که با یکدیگر صحبت کنند، راجع به گذشته سخن می گویند. جایی که اساس ادعاها درباره تغییر یا تداوم نامشخص است و در نتیجه استدلال و دانش در آن پیشرفت نمی کند. این کتاب با بکارگیری طیف متنوعی از دیدگاه های نظری و روش شناختی، تلاش می کند تا بحث را فراتر از تمرکز سطحی بر رویدادها به سمت پرسش های اساسی تر در مورد چگونگی تعریف، اندازه گیری و تبیین تغییر سوق دهد.

سارا راشز (۲۰۲۴) در مطلبی با عنوان «عصر جدید یا وضعیت موجود؟ سیاست خارجی ترامپ چیست؟» بیان می دارد که جامعه جهانی باید خود را برای تغییرات بالقوه در سیاست خارجی آمریکا، در

دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ آماده کند. تمایل ترامپ برای ایجاد تغییرات قابل توجه در سیاست - اغلب با کم توجهی به هنجارهای دیپلماتیک سنتی - می تواند به تغییر نقش ایالات متحده در صحنه جهانی منجر شود. تمرکز او بر روابط شخصی با رهبران خارجی و دیدگاه منحصر به فرد در مورد مسائل سیاست خارجی، خطرات و فرصت هایی را به همراه دارد. جهت گیری های جدید سیاست خارجی ایالات متحده هم به تصمیمات شخصی ترامپ و هم به پویایی ها و دیدگاه های افراد درون حلقه او بستگی دارد. ترامپ و حلقه نزدیکانش ممکن است نه تنها سیاست خارجی آمریکا، بلکه آینده نظم بین المللی لیبرال را بازتعریف کنند.

مروری بر پیشینه تحقیقات انجام شده حکایت از این دارد که همگی به توصیف یا نقد سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ پرداخته و در این زمینه بر روانشناسی شخصیتی وی تمرکز ویژه دارند. اما آنچه در پژوهش حاضر مدنظر خواهد بود منطق حاکم بر سیاستگذاری ها و تصمیم گیری های خارجی ایالات متحده در دوران ترامپ است که در آثار دیگران چندان مورد توجه قرار نگرفته است. هر سیاستمداری در اتخاذ تصمیمات و اجرای آنها از یک الگوی رفتاری و منطق فکری خاصی تبعیت می کند که دونالد ترامپ نیز از این قاعده مستثنا نیست. هر چند وی در عرصه سیاست یک پدیده و یک وصله ناجور تلقی شود ولی در عمل سیاسی خویش از منطق خاصی تبعیت می کند که پی بردن به آن و شناخت آن جهت مواجهه صحیح با رویکرد اعلانی و اعمالی رئیس جمهور آمریکا لازم و ضروری است.

۳. چارچوب نظری تحقیق

چارچوب نظری مبنایی است که تمام پژوهش بر مبنای آن اجرا می شود. این چارچوب یک شبکه منطقی، توسعه یافته، توصیف شده و کامل بین متغیرهایی است که از طریق فرایندهایی مانند مصاحبه، مشاهده و بررسی ادبیات موضوع (پیشینه پژوهش) فراهم می آید. منظور از طرح نظری مساله تحقیق، بررسی نظریه های مربوط، نقادی آنها و در نهایت انتخاب چارچوب نظری مناسب تحقیق است. برای تحلیل موضوع پژوهش حاضر می توان از ابزارها و روش های مختلف استفاده کرد. جهت پرهیز از تطویل مطلب و مباحث غیرضرور، سراغ اصل موضوع رفته و با بهره گیری از ترکیبی از نظریه واقعگرایی تهاجمی (مرشایمر) و منطق برتری جویی (کالاهان) به بررسی و تحلیل موضوع مبادرت می شود.

۳-۱- نظریه واقع گرایی تهاجمی و مفروضات آن

نظریه های رئالیستی که گاه از آنها به صورت مکتب اندیشه ی سیاست قدرت یاد می شود از آغاز شکل گیری رشته ی روابط بین الملل نظریه ی غالب سیاست جهانی بوده اند. در قرن بیستم پس از ناکامی نظریه های لیبرالیستی در تبیین و تحلیل رویدادها و تحولات نظام بین الملل تئوری های رئالیستی حضور چشم گیری در عرصه ی تئوریک روابط بین الملل یافتند. تئوری پردازانی همچون ای اچ کار، رینولد نیبور، ریمون آرون، و

آرنولد ولفرز در تحولات آن سهم بسزایی داشته‌اند. با این وجود مهمترین نظریه‌پردازی که توانست نظریه‌ی نسبتاً جامع رئالیستی در باب روابط بین‌الملل ارائه دهد هانس جی مورگنتا بود که با نگارش کتاب "سیاست میان ملت‌ها" سعی نمود تبیینی منطقی از رفتار دولت‌ها ارائه دهد.

این کلان نظریه یا متاتئوری در طول زمان تحولات و دگرگونی‌های بسیاری به خود دیده است. از مهمترین تحولات نظری واقع گرایی، ظهور نظریه‌های «رئالیسم ساختاری» والتز و «رئالیسم نئوکلاسیک» گیدنون رز هستند که توانستند تحلیل متفاوت‌تری از تحولات و ابعاد نظام بین‌الملل ارائه نمایند.

تحول دیگر در تئوری‌های واقع‌گرایانه، ظهور رئالیسم تهاجمی است که با کتاب «تراژدی سیاست‌های قدرت‌های بزرگ» جان مرشایمر به عرصه‌ی تئوریک روابط بین‌الملل وارد شد. از دید مرشایمر، دولت‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که سرشار از تهدید است. آنها واحدهایی هستند که تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند. به نظر او دلیل اصلی قدرت طلبی دولت‌ها را باید در سه چیز جستجو کرد: ۱- ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل؛ ۲- توانمندی‌های تهاجمی که همه دولت‌ها از آن برخوردارند؛ ۳- عدم اطمینان در مورد نیت و مقاصد دشمن. بیشترین چیزی که در این میان برای تبیین روابط بین‌الملل اهمیت دارد عوامل ساختاری مانند آنارشی و توزیع قدرت اند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۳۰-۱۳۳). آنارشی و آشوب زدگی بین‌المللی وضعیتی را موجب می‌شود که در نگاه هابزی به «جنگ همه علیه همه» تعبیر می‌شود. واقع‌گرایی تهاجمی، بیش از هر چیزی، بر این روایت تأکید دارد که سرشت نظام بین‌الملل به گونه‌ای است که تهاجم و منازعه نتیجه‌ی نهایی رقابت‌هاست. کالای کمیاب امنیت به رقابت بین‌المللی در ابعاد گسترده دامن می‌زند و وقوع جنگ را محتمل‌تر می‌سازد. کشورها برای تأمین امنیت خود مبادرت به درپیش گرفتن راهبردهای تهاجمی می‌کنند که طبعاً واکنش دیگر کشورها را در پی خواهد داشت و به تشدید ناامنی و معمای امنیت کمک خواهد کرد (یزدانفام، ۱۳۸۹: ۱۸۶).

نظریه واقع‌گرایی تهاجمی، آن گونه که مرشایمر می‌اندیشد مبتنی بر مفروضاتی است که از جمله مهمترین آنها عبارتند از (مرشایمر، ۱۴۰۱):

- ۱- آنارشیک بودن ماهیت نظام بین‌الملل که مخاصمه را اجتناب‌ناپذیر می‌کند
- ۲- دولت بازیگری خردورز و کارگزار اصلی در نظام بین‌الملل است.
- ۳- تأکید بر تحلیل‌های تاریخی
- ۴- تلاش برای بقا که در گرو واصل افزایش دائمی قدرت و اتخاذ رویکرد تهاجمی است
- ۵- بیهودگی تنش‌زدایی در روابط بین‌الملل
- ۶- بی‌اعتنایی به سودمندی نهادهای بین‌المللی و نگاه ابزاری به این نهادها

۷- مخالفت با خلع سلاح قدرت‌های بزرگ انتظام بخش نظام بین‌الملل

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که تئوری رئالیسم تهاجمی در صدد است تا به معمای امنیت پاسخ دهد و در این میان تنها راه دست‌یابی به امنیت اقناع‌کننده را، افزایش دائمی قدرت می‌داند تا در پرتو آن کشورها با کسب قدرت نسبی به امنیت نسبی (در مقایسه با دیگران) دست یابند.

۳-۲- منطق برتری جویی و مفروضات آن

برتری جویی در عرصه روابط بین‌الملل عبارت از نفوذ و اقتدار غالب یک کشور بر دیگر کشورهاست (کالان، ۱۳۸۷: ۴۰) که حکایت از روحیه نژادپرستی و امپراتورمآبی کشور غالب دارد. این منطق ناشی از استثنانگرایی است که در بین حاکمان یک کشور (مانند آمریکا) رواج یافته است. ملت یا حکومت معتقد به استثنانگرایی بر آن است که به‌طور ماهوی از سایر ملل متمایز است. ایده استثنانگرایی آمریکایی نشان می‌دهد که ایالات متحده بهتر از سایر کشورها است، دارای فرهنگ برتر است یا مأموریت منحصر به فردی برای تغییر سیاره و ساکنان آن دارد (Walt, 2011). مفروض اصلی منطق برتری جویی این است که: برتری یک کشور (مثل آمریکا) چیز خوبی است. اعمال موثر قدرت برتر، یک اجتماع جهانی مبتنی بر نظم و ثبات یا همانا صلح آمریکایی پدید می‌آورد که به دنبال چیزهای خوب برای همه است. برتری جویی عمدتاً نوع ویژه‌ای از رهبری است که برای حفظ کارکرد موثر نظام‌های بین‌المللی مورد نیاز است. این منطق مبتنی بر دو مقدمه و چند مفروض است. مقدمات این منطق عبارتند از: ۱- رفاه (حفظ نظام‌های موثر بین‌المللی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی) و ۲- رهبری یک کشور موتور محرک چنین نظام‌هایی است که در صورت فقدان چنین رهبری، نظام بین‌المللی دچار بی‌نظمی خواهد شد. اما مفروضاتی که این منطق را به پیش می‌برند عبارتند از (کالاها: ۴۰-۴۱):

- آمریکا قدرتمندترین کشور جهان در حال حاضر و بلکه در طول تاریخ است و هیچ قدرتی در جهان در طول تاریخ به پای آمریکا نرسیده بود. بنابراین، خواهان رهبری جهانی است.

- کارکرد موثر نظام‌های بین‌المللی برای منافع آمریکا اساسی است. این نظام یا مستقیماً توسط آمریکا یا با حمایت ویژه آمریکا شکل گرفت.

- ضرورت کارکرد موثر نظام‌های بین‌المللی رهبری آمریکا را می‌طلبد.

- آمریکا قدرت لازم برای رهبری نظام بین‌الملل را داراست و توانایی هایش بر روابط امروزی بین‌المللی حاکم است.

- رهبری باید هم بر منطق عمل‌گرایی و هم بایسته‌های اخلاقی (مثل گسترش دموکراسی، صلح آمریکایی و...) استوار باشد.

۴. آمریکا: سیاست خارجی و منطق حاکم بر آن

تحلیل گران بسیاری برآنند که سیاست خارجی آمریکا از اواسط جنگ جهانی دوم با اتکا به منطق برتری جویی مبتنی بر نوعی واقع گرایی تهاجمی بوده است. این رویکرد یعنی سیاست خارجی تهاجمی برتری جوینانه در کنار منطق های دیگری چون: واقع گرایی، انزواطلبی، لیبرالیسم، بین الملل گرایی لیبرال و امپریالیسم شاید بیشترین تطابق نظری با رفتار آمریکاییان به ویژه در دوران حکومت دونالد ترامپ دارد. پاتریک کالاهان (۱۳۸۷) در کتاب «منطق سیاست خارجی آمریکا» از شش منطق حاکم بر سیاست خارجی این کشور طی دویست سال اخیر صحبت می کند. اما آنچه که در دهه های اخیر و به ویژه در شرایط موجود (دوران حکومت ترامپ)، قدرت تحلیل بیشتری برای درک رفتار آمریکاییان در روابط بین الملل دارد واقع گرایی تهاجمی مبتنی بر منطق برتری جویی است که با پاره ای از ویژگی های شخصیتی ترامپ، ترکیب کابینه او و مناسبات کاخ سفید با کنگره ممزوج شده است. سیاست خارجی آمریکا در قبال ج.ا. ایران در چند دهه اخیر، همواره و با شدت و ضعف در تمام دولتها، بر جلوگیری از حمایت ایران از محور مقاومت (نظیر حزب الله لبنان و حماس) و متوقف کردن غنی سازی اورانیوم و پایان دادن به دشمنی با دولت اسرائیل استوار بوده است. این سیاست آمریکا در قبال ج.ا. ایران از موضع بالا و با نگاه امپریالیستی مبتنی بر منطق برترجویی بوده است و هیچ سختیتی با روابط برابر دو واحد بین المللی ندارد.

پیشینه رفتاری آمریکا پس از جنگ جهانی دوم حکایت از این دارد که طی حدود یک قرن اخیر برتری جویی منطقی است که در رفتار این کشور با سایر ملت ها حاکم بوده است. آنها براین باورند که آمریکا تنها قدرتی است که نقش جهانی دارد و در راستای ایفای این نقش وظیفه هدایت و رهبری جهان آشوب زده را عهده داراست و هیچ قدرتی هم وزن و هم سطح آن نیست. ورود آمریکا در جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) و خاتمه دادن به این جنگ پس از یک سال، ابتکار تأسیس جامعه ملل بر ویرانه های جنگ اول جهانی توسط وودرو ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا، بحران کاپیتالیسم و اقتصاد جهانی طی ۱۹۲۹ - ۱۹۳۳ و مدیریت آن با تصمیمات کاخ سفید، ورود آمریکا به جنگ دوم جهانی در ۱۹۴۱ و بهم خوردن موازنه نبرد به نفع متفقین، ابتکار تأسیس سازمان ملل و سازمان های وابسته به آن به ویژه سازمان های اقتصادی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که رهبری آنها در ید آمریکاست، نجات اروپا از دست هیتلر و سپس احیای اقتصاد این قاره با طرح مارشال، در همین راستا، تلاش برای احیای اقتصادی و اجتماعی کشورهای در حال توسعه در قالب طرح ترومن، اتخاذ سیاست سد نفوذ در برابر گسترش کمونیسم به رهبری شوروی و در نهایت فروپاشاندن شوروی و تحقیر آن از طریق تبدیل آن از یک قدرت جهانی به یک قدرت منطقه ای و سرگرم کردن آن با مسایل و چالش های داخلی نظیر چین، اینگوش، اکراین، کریمه و امثالهم، ورود به بازی اعراب و اسرائیل و تشکیل و مدیریت کنفرانس اسلو و ایجاد فضای

سازش بین اسرائیل و تشکیلات خودگردان پس از سال‌ها منازعه و کشتارهای دست جمعی فلسطینیان توسط اسرائیلی‌ها، ابتکار برقراری آتش‌بس در بوسنی هرزگوین (در قلب اروپا) پس از مدتها تلاش بی‌نتیجه اروپاییان، مهار و سرکوب دو نظام خشونت‌طلب و تمامیت‌خواه در عراق و افغانستان یعنی صدام حسین و طالبان از طریق ایجاد اجماع جهانی در آستانه هزاره سوم میلادی، اعلام یکجانبه تصمیم برای ایجاد نظم نوین جهانی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ پس از سقوط شوروی و فروپاشی نظم دوقطبی و خروج یکجانبه از برجام در ۲۰۱۸ و به بن‌بست کشیدن آن علیرغم حضور سایر طرف‌ها در این توافق؛ همگی حکایت از تصمیمات یکجانبه آمریکا با منطق برتری جویی دارد. به نظر می‌رسد این منطق در شرایط موجود مصداق بیشتری یافته است.

-از یک طرف شاهد قدرت بلامنازع آمریکا و اعمال آن در روابط بین‌الملل هستیم به گونه‌ای که ترامپ حتی برای قدرت‌های دوست و نیز عناصر، رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی هم ارزشی قابل نیست و عملاً و علناً قواعد بین‌المللی را به تمسخر می‌گیرد و آنها را بی اعتبار می‌سازد. قواعد، هنجارها و نهادهایی که خود آمریکاییان بیشترین نقش را در قرن بیستم جهت تثبیت و اشاعه آنها داشته‌اند. امروز نه تنها روسیه و چین، که سال‌هاست تحت فشار اقتصادی و سیاسی آمریکا قرار دارند، بلکه حتی اروپا نیز با تکیه بر برتری‌های آمریکا مورد تهدید این کشور قرار می‌گیرد و به راحتی به چالش کشیده می‌شود. به طور مثال اتحادیه اروپا از طرف ترامپ در حوزه اقتصاد تهدید به تعرفه ۲۵ درصدی برای صادرات به آمریکا می‌شود (آفتاب نیوز، ۱۴۰۳/۱۲/۹).

به بیان ویلیام والفورث، آمریکا پس از فروپاشی شوروی از چنان قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار شد که سایر قدرت‌ها، توانایی ایجاد موازنه قوا را در برابر آن نیافته‌اند؛ و البته هزینه چنین توازنی آنقدر زیاد بوده است که آنها همواره از آشکارا بحث کردن در این رابطه نیز طفره رفته‌اند. علاوه بر این، والفورث اعتقاد دارد که اغلب قدرت‌ها امروز از جمله قدرت‌های اروپای غربی و ژاپن در تأمین امنیت خود به ایالات متحده وابسته شده‌اند، بنابراین، ظاهراً با برتری فاحش قدرت آمریکا مشکلی ندارند. همراه با والفورث، جان ایکنبری نیز معتقد است آمریکا برتری خود را تازه به دست نیاورد، بلکه این برتری را از مدتها پیش به وسیله نهادهایی اعمال می‌کند که خود پس از جنگ جهانی دوم ایجاد کرد و پس از جنگ سرد آنها را تحکیم بخشید. اما چیزی که امروز برای اکثر ملت‌ها آزاردهنده و چالش برانگیز است، یکجانبه‌گری گسترده آمریکا در روابط بین‌الملل و بدخیم شدن موقعیت مسلط و برتری این کشور در نظام جهانی است. بسیاری از اندیشمندان حوزه سیاست بین‌الملل همواره تأکید کرده‌اند، اگر ایالات متحده به تدریج از چندجانبه‌گرایی خارج شده و به سمت یکجانبه‌گرایی بیشتر سوق یابد این امر سرآغاز بی‌اعتمادی در سیستم مستقر را کلید خواهد زد؛ زیرا این کار به تدریج جایگزینی بدخیم بودن قدرت برتر را در اذهان متبادر می‌کند و بی‌اعتمادی را درمورد تنها ابرقدرت، فراگیر خواهد کرد. یکجانبه‌گرایی آمریکا، با

روندی که در پیش گرفته است، تدریجاً ارائه کالاهای عمومی نظیر امنیت را در سیستم مستقر با چالش مواجه خواهد کرد و اگر بنا باشد آمریکا از تأمین امنیت اروپا، ژاپن و سایر هم‌پیمانان عقب‌نشینی کند و از نقش حفاظتی از رژیم‌های مالی، اقتصادی، زیست‌محیطی و حتی امنیتی کوتاه بیاید، دلایل اعتماد و انتفاع از سیستم به تدریج تخریب خواهد شد (صالحیان، ۱۳۹۶/۸/۱).

- از طرف دیگر شاهد حضور شخصیت ویژه‌ای در کاخ سفید هستیم که روانشناسی شخصیتی اش حاکی از نوعی پیش‌بینی ناپذیری، خلاقیت قدرت مابانه، به شدت اقتدارگرا، خودشیفته، زن ستیز در عین حال دوستدار خانواده، نژادپرست، شوونیست و ثروتمند ستی است. روان‌شناسان بر این اعتقادند که دو ویژگی خلقی، حال و روز ترامپ را توضیح می‌دهد: یکی برونگرایی بسیار بارز که سرخ رفتار احساسی بسیار شدید و سلطه اجتماعی اوست؛ دیگری توافق‌پذیری بسیار اندک که سبب فقدان همدلی، دلسوزی، مهربانی و نوع دوستی در وجود او شده است.

نظر علمی روانشناسی در مورد ساختار شخصیتی این گونه افراد بر آن است که آنها اغلب افراد با خصلت سلطه اجتماعی و توافق ناپذیری هستند که البته ظرفیت آن را دارند تا دست کم از برخی جهات رفتار خود را با نیازهای پیرامون خود هماهنگ کنند. آنها می‌توانند به وقت خود، رفتاری متین از خود نشان دهند و دست کم حتی به دروغ تظاهر به مهربانی و خوبی کنند. اما رفتار دونالد ترامپ با این اصل کلی هم ناسازگار است. با هر شرایطی در اطراف، او واقعا نمی‌تواند رفتار خود را مدیریت کند. در این زمینه یعنی در مشکل خودمدیریتی ترامپ دو عامل دخیل است (باقری ایبانه، ۱۴۰۳/۸/۲۸):

نخست، **شخصیت برونگرا** با شدت زیاد و توافق‌پذیری پایین می‌باشد. ترامپ بیشتر نیروی خود را از واکنش‌های ناگهانی خشم آلود می‌گیرد. سبک رفتاری دونالد ترامپ، پرخاشجورانه و خودمحور است، با تهرنگی از شوخی که باعث می‌شود شما ندانید یک لحظه بعد چه اتفاقی ممکن است بیفتد. برونگرایی شخصیتی اش در تعاملات اجتماعی و سیاسی به ویرانگری ختم می‌شود

دوم، خلق ناگهانی و دمدمی مزاج دونالد ترامپ که با هدف اصلی زندگی اش سازگاری دارد؛ هدف او ارتقاء و خودشیفتگی است. ترامپ از سال‌های دوری که در دبیرستان آکادمی نظامی نیویورک وارد شد، سرسختانه یک هدف غریزی را دنبال می‌کرد: پیشرفت، ارتقاء، نمایش و ستایش خود. ترکیب انفجارهای خشم، اهداف توأم با خودشیفتگی و ایمان قلبی به وجود قهرمانی و منجی گری، همراه با قدرت تلافی‌جویی، خلیات وی را می‌سازد.

ترامپ با چنین روحیه و شخصیتی شنونده چندان خوبی نیست، اما برعکس، زبان درازی برای مذاکره کردن دارد؛ ولی هر گز دیپلمات موفق نخواهد بود. دیپلماسی نیازمند سرسختی و انعطاف‌پذیری به طور توأمان می‌باشد که ترامپ فاقد چنین شخصیت ترکیبی است. وی دارای شخصیت تک بُعدی است. وقتی به سیاست ورود می‌کند یکجانبه‌گری بر او غالب می‌شود. همین رفتار یکجانبه‌گرایانه وی دوستان

اروپایی آمریکا را نیز تحریک کرده و آنها را برای همگرایی بیشتر بین خودشان به تکاپو انداخته است. -از طرفی نیز شاهد اتحاد عناصر و ساختارهای قدرت در آمریکا هستیم. دونالد ترامپ ۷۸ ساله، هم بیشترین آرای مردمی را از آن خود کرده و هم شمار بسیار بیشتری از آراء الکترال را کسب کرده است. ترامپ در نوامبر ۲۰۲۴ موفق شد ۷۴.۶ میلیون (۵۰/۵ درصد) آراء این کشور را به خود اختصاص دهد. در حالی که رقیبش هریس توانست ۷۰.۹ میلیون یا ۴۸ درصد آراء کسب کند. ضمناً، وی ۳۱۲ رای الکترال در مقابل ۲۲۶ رای هریس به دست آورده است. علاوه بر این، سنا به کنترل اکثریت جمهوریخواهان با ۵۲ کرسی درآمده است، در حالی که دموکرات‌ها ۴۶ کرسی دارند. آنها همچنین در مجلس نمایندگان نیز حائز اکثریت شدند و انتخابات فرمانداری‌ها هم ۲۷ به ۲۳ به نفع جمهوریخواهان به پایان رسید(ایسنا، ۱۴۰۳/۸/۲۰). در آمریکا کمتر پیش آمده است که قدرت کنگره و کاخ سفید در یک حزب مجتمع شود. در انتخابات اخیر، آمریکاییان تقریباً تمام قدرت را یکجا به جمهوریخواهان واگذار کردند که برای کاخ سفید و البته ترامپ بلندپرواز و جبه طلب بسیار مغتنم خواهد بود. این یکدستی در قدرت به تعبیر استیون لویتسکی و لوکان ای. وی(۱۴۰۳) هم در حوزه داخلی و هم در حوزه خارجی تبعات بسیار گسترده ای خواهد داشت. در حوزه داخلی، از طریق استخدام و به کارگیری نیروهای وفادار در نهادهای کلیدی مانند وزارت دادگستری، FBI و IRS می‌توان از آنها برای سه هدف ضددموکراتیک بهره‌برداری کرد: تحقیق و پیگرد قانونی رقبای، همراه کردن جامعه مدنی و محافظت از متحدان در برابر پیگرد قانونی. در حوزه روابط خارجی نیز با در پیش گرفتن رفتارهای اقتدارگرایانه و قلدورمآبانه، دیپلماسی را به بن بست کشاند.

این وجوه سه گانه یعنی قدرت بی مهار آمریکا به علاوه شخصیت ماجراجو و خودشیفته ترامپ در کنار اتحاد عناصر قدرت در آمریکا وضعیتی را رقم زده است که حس برتری جویی را بیش از پیش در رفتار سیاستمداران فعلی آمریکا دامن زده و اعتماد به نفس خاصی برای تصمیم سازان واشنگتن فراهم می آورد تا هر چه که اراده کنند، انجام دهند. در شرایط موجود، دموکراسی در داخل و دیپلماسی در خارج با شرایط دشواری مواجه خواهند شد. دموکراسی در دوره نخست ریاست جمهوری ترامپ جان سالم به در برد، چرا که او فاقد تجربه، برنامه یا تیم کارآمد بود. او در زمان ورود به قدرت در سال ۲۰۱۷، تسلطی بر حزب جمهوریخواه نداشت و اغلب رهبران جمهوریخواه همچنان به اصول دموکراتیک پایبند بودند. ترامپ با جمهوریخواهان نهادگرا و تکنوکرات‌ها همکاری می کرد و آنها عمدتاً او را محدود می ساختند، اما هیچ یک از این شرایط دیگر صادق نیست. این بار، ترامپ به صراحت اعلام کرده است؛ قصد دارد با افراد وفادار به خود حکمرانی کند. او اکنون بر حزب جمهوریخواه مسلط شده است؛ حزبی که پس از حذف نیروهای مخالف ترامپ، اکنون با رفتار اقتدارگرایانه او همسو شده است (لویتسکی و ای. وی، ۱۴۰۳). این همسویی و یکدستی قدرت در آمریکا برای کشورهای تجدیدنظر طلب در روابط بین الملل مانند ج. ا. ایران می تواند چالش برانگیز باشد.

۵. جمهوری اسلامی ایران: موقعیت ها و سناریوها

قبل از هر چیز لازم است یک ارزیابی کلی و البته واقع بینانه از موقعیت ایران در سه سطح داخلی، منطقه ای و بین المللی داشته باشیم.

یکی از واقعیت های اساسی در ارزیابی موقعیت کشور این است که ج.ا. ایران در حوزه مسائل داخلی، از نظر سیاسی متکی بر نظام مردم سالاری و مستظهر به پشتیبانی های ملی است و از محدود نظام های سیاسی غرب آسیاست که تقریباً تمام ارکان قدرت آن بر انتخابات مستقیم استوار است. این یک فرصت کم نظیر در منطقه ای است که اکثر کشورهای آن با مفاهیم دموکراسی و مردم سالاری رابطه مثبتی ندارند. از نظر اجتماعی، علی رغم مشکلات فزاینده در زمینه های گوناگون، دارای انبوه جمعیت تحصیل کرده در سطوح عالی دانشگاهی و جوانان مستعد برای رشد و جهش بالاست. از نظر اقتصادی با وجود تحریم های مداوم خارجی، دارای تنوع قابل قبول اقتصادی و درآمدی بوده و در حال خروج از اقتصاد تک محصولی است. در عین حال، کشورمان با پاره ای چالش ها و بحران های اقتصادی و اجتماعی مواجه است که نتیجه انباشت مطالبات در طول دهه های اخیر است و امروز از آن تحت عنوان ناترازی در حوزه های مختلف یاد می شود. این ناترازی های انباشته شده وضعیتی را رقم زده است که نظرسنجی ها حکایت از این دارد که حدود ۹۲ درصد مردم از وضع موجود رضایت ندارند (دفتر طرح های ملی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات ایران، آبان ۱۴۰۲).

واقعیت دیگر این است که ایران در منطقه غرب آسیا، سالیان سال سرمایه گذاری کرده و بازوی توانمندی چون جبهه مقاومت را ایجاد یا تقویت کرده است. این جبهه، امروز به درخت تنومندی تبدیل شده است که خودمختار و تصمیم گیر است. اما در بیش از یک سال اخیر تهاجمات و وحشی گری های رژیم اسرائیل این جبهه را در شرایط نامناسبی قرار داده است که قطعاً برای جمهوری اسلامی ایران مثبت نخواهد بود. جدا از جبهه مقاومت که قوت ج.ا. ایران بوده و هست، اکثر کشورهای همسایه آن چنان که ایران روی رابطه راهبردی و عمیق با آنها حساب باز کرده است، رابطه مستحکمی با ایران ندارند. ج.ا. ایران شرایط منطقه ای مطلوبی خواهد داشت اگر بتواند دولت های منطقه را با خود همراه سازد و یک ائتلاف منطقه ای فراگیر ترتیب دهد. همان گونه که در بین ملت های منطقه توانسته است به طور قابل ملاحظه ای نفوذ کند. ج.ا. ایران از قدرت نرم خود در بین ملت های منطقه حداکثر بهره را برده است و توانست بین شیعیان منطقه از طیف ها و نحله های گوناگون علوی، فاطمی، حوثی و ... وحدت و انسجام خاصی پدید آورد که در ادبیات سیاسی از این تلاش تحت عنوان «هلال شیعه» یاد می شود. به علاوه، مبادرت به بسیج طیف های مختلف اهل سنت نیز نموده است که مجموع این تلاش ها منجر به تولید محصولی به نام جبهه مقاومت گردیده است. اما، به موازات این موفقیت ها در حوزه های اجتماعی و جامعه مدنی منطقه، در

حوزه سیاسی و حکومتی کشورهای منطقه توفیق چندانی حاصل نشد. این چالشی است که در روابط منطقه ای و بین المللی کشور (که دولت محور است) قابل مشاهده است. در واقع، کشور با نوعی ناترازی در روابط منطقه ای مواجه است.

واقعیت سوم مسائل مربوط به موقعیت بین المللی و فرامنطقه ای ج.ا. ایران است. قابل انکار نیست که ایران غیر از آمریکا و اسرائیل با تمام کشورهای دنیا رابطه دارد، اما این رابطه با دنیا لزوماً رابطه کیفی، عمیق و گسترده نیست. متأسفانه دنیای امروز دنیای غربی است که محور آن اروپا و رهبر آن آمریکاست و ما در این شرایط، تقریباً با تمام قدرت های اروپایی و غربی رابطه چندان مناسب و شایسته ای نداریم. در کنار آن، از دو قدرت بزرگ همسایه یعنی چین و روسیه، که رفیق بند کیف ما هستند، نیز در سال های اخیر رفتار مناسبی در قبال تمامیت ارضی و منافع ملی مان شاهد نیستیم. دوستان صمیمی ما در روابط بین الملل، کشورهایی چون کوبا و ونزوئلا و امثالهم هستند که خود منزوی، در حاشیه و به شدت تحت فشارند. بدین ترتیب، با واقعیت های موجود داخلی، منطقه ای و بین المللی برای ج.ا. ایران رویکرد تهاجمی مبتنی بر منطق برتری جویی آمریکا، چند گزینه پیش روی ج.ا. ایران خواهد بود: مقابله، مذاکره و سکوت توأم با احتیاط یا سیاست نه جنگ و نه گفتگو که هریک از آنها الزامات خاص خود را دارد.

سناریوی نخست، مقابله، مبارزه و مقاومت در مواجهه با زیاده خواهی های آمریکا و متحدان منطقه ای آنست که بخشی از آن در وعده های صادق ۱ و ۲ مشاهده گردید. اتخاذ و استمرار رویکرد مقاومت در سطوح مختلف (داخلی، منطقه ای و فرامنطقه ای) یعنی اتکا به توانمندی های داخلی در همه زمینه ها موسوم به اقتصاد مقاومتی، فرهنگ مقاومتی، اجتماع مقاومتی، سیاست مقاومتی و سرسختی و اعتماد به نفس در حوزه های مختلف که سال هاست در دستور کار نظام قرار دارد. از جمله راهبردهای نظام سیاسی کشور در شرایط موجود می تواند تلاش بر احیا و بازسازی جبهه مقاومت در منطقه و تمرکز بر قدرت نرم در کنار تداوم سرمایه گذاری در حوزه قدرت سخت باشد. چنین شرایطی به طور بالقوه افزایش قدرت نظامی برای جلوگیری از تجاوز خارجی و حفظ حاکمیت را برای ایران ضروری می سازد که شاید در نهایت منجر به رویارویی نظامی دو کشور شود. کما این که هر دو طرف، ظاهراً تمایل خود را برای این کار نشان دادند. از یک طرف، دونالد ترامپ ضمن اعلام انزجار عمومی از جنگ، در مواجهه با ایران، علناً از تهدیدات نظامی استفاده می کند و از طرف دیگر، مسعود پزشکیان نیز ضمن اعلام مکرر آمادگی برای مذاکره، در مقابل مواضع سرسختانه و تهدیدآمیز رئیس جمهور آمریکا پیام می دهد که «هر غلطی دلت می خواهد انجام بده». این مواضع دو طرف، شعله تنش را بالا کشیده و می تواند مقدمات یک درگیری ناخواسته و ویرانگر را فراهم کند که قطعاً به نفع هیچ یک از طرفین نخواهد بود و به ویژه برای ج.ا. ایران بسیار پرهزینه تر خواهد بود.

سناریوی دوم برای ج.ا. ایران مذاکره با طرف های درگیر در روابط بین الملل با ایران به ویژه

ایالات متحده آمریکا است. مذاکره با آمریکا به دو شکل می تواند صورت گیرد: مستقیم و غیرمستقیم. مذاکره غیرمستقیم مذاکره با واسطه و میانجیگری طرف ثالث است که بارها تجربه شده است. در این نوع مذاکره، بسته به این که میانجی چه کشوری باشد دستاورد آن متفاوت خواهد بود. ضمن این که نباید منافع کشور میانجی را نادیده گرفت. بنابراین، از آنجا که روابط بین کشورها مبتنی بر منطق منفعت است، کشور میانجی با توجه به منافع خود اقدام به میانجیگری در روابط ایران و آمریکا خواهد کرد که ممکن است الزاماً در راستای منافع ملی ج. ا. ایران نباشد. اما مذاکره مستقیم به ویژه از نوع دوجانبه آن صرفاً مبتنی بر منافع دو کشور خواهد بود و پای کشور ثالثی در میان نیست تا در فرایند مذاکره به نفع خود مداخله غیر ضرور انجام دهد. با توجه به استراتژی چندین دهه ایران در خرید زمان از طریق نشان دادن درجه ای از انعطاف پذیری موقت، به منظور عبور از مراحل دشوار یا شرایطی که موجودیت نظام را به چالش می کشد، گزینه مذاکره با ایالات متحده را نمی توان رد کرد (Zweiri, 2025).

اگر اراده واقعی برای مذاکرات مستقیم معنادار میان ایران و آمریکا وجود داشته باشد در نظر گرفتن سه ملاحظه بسیار ضروری است: نخست آن که با استناد به تجربیات قبلی، به ویژه در جریان مذاکرات برجام، عاقلانه است که هر دو طرف این مذاکرات را پشت درهای بسته انجام دهند تا از فشار عوامل محیطی بر فرایند مذاکره کاسته شود و امکان تبادلات صریح و سازنده تر را فراهم کند. دوم آن که سال ها قطع رابطه و بی اعتمادی بین ایران و آمریکا مانع مهمی برای موفقیت در مذاکرات تلقی می شود. نارضایتی های تاریخی، توافق های شکسته شده و سوء ظن های متقابل باعث ایجاد بی اعتمادی عمیق بین دو طرف شده اند. طبیعتاً ترمیم این فضای بی اعتمادی کار آسانی نخواهد بود. اما باید توجه داشت که گذشت زمان برای هر دو طرف زیان بار خواهد بود به ویژه برای ایران هزینه بیشتری در پی خواهد داشت. سوم آن که برای ایجاد مبنایی حداقلی به منظور مذاکرات موفق ضروری است که عجلاناً از یک نقطه کار شروع شود و در گام های بعدی از تجربیات آن استفاده به عمل آید. رویکرد گام به گام که منجر به گفت و گوها و راه حل های جامع می شود، در دستیابی به توافقات پایدار مؤثرتر خواهند بود. ضمن این که برخورداری از یک چارچوب فراگیر مورد توافق دوجانبه که مذاکرات را هدایت کند، به همان اندازه امری ضروری است.

سناریوی سوم سیاست سکوت توأم با احتیاط یا رویکرد «نه جنگ و نه مذاکره» است که در دهه های اخیر درهای سیاست ایران و آمریکا بر آن پاشنه می چرخید. اما از آنجا که زمان نامحدود نیست و چشم انداز ژئوپولیتیک منطقه و جهان دائماً در حال تغییر است، به نظر می رسد تداوم وضعیت «نه جنگ و نه مذاکره» تأمین کننده منافع ملی ج. ا. ایران نباشد. از آنجا که در شرایط موجود، هر دو طرف در حال گذر از میانه این وضعیت مخاطره آمیز و ارزیابی دقیق نیت و توانایی های یکدیگر هستند، باید آگاهی داشته باشند که تأخیر در تصمیم گیری می تواند تنش را تشدید کرده یا به خطای محاسباتی منجر شده و در نهایت چشم انداز حصول یک راه حل دیپلماتیک موفق را کاهش دهد. در چنین شرایطی، تشدید موضع

گیری های نظامی، افزایش تحریم های اقتصادی و دخالت عوامل مزاحم و بازیگران منطقه ای مانند اسرائیل می تواند تنش ها را به میزان قابل توجهی افزایش دهد. ماهیت ناپایدار این تعاملات، با امکان تشدید سریع به یک درگیری گسترده تر، وضعیت را متزلزل می سازد. به تعبیر بروس ریدل آغاز درگیری شاید آسان باشد ولی پایان دادن به آن بسیار دشوار خواهد بود (ریدل، ۱۴۰۱).

نتیجه گیری

سیاست خارجی تهاجمی آمریکا مبتنی بر منطق برتری جویی حاکم بر نگاه کاخ سفید در چهار سال آینده همراه با شخصیت ویژه و خودشیفته ترامپ، حزم، دوراندیشی، احتیاط توأم با قانون گرایی، هنجارپذیری و البته اصول گرایی واقع بینانه را از طرف ج.ا. ایران می طلبد. در چهار سال آینده سیاست خارجی آمریکا با ترکیبی از سنت گرایی و رادیکالیسم تعریف می شود که حاصل آن برای ج.ا. ایران، آن گونه که ترامپ خود می گوید، تهدید و تحدید و ایجاد مشکلات در حوزه های مختلف داخلی، منطقه ای و بین المللی است. این اقدامات بازدارنده فضای مانور ایران را به شدت متاثر ساخته و چالش های بسیاری برای کشور فراهم خواهد ساخت. در این صورت، هر گونه بی احتیاطی و بی مبالاتی در بازی های سیاسی (داخلی و خارجی) می تواند هزینه غیرقابل جبران بر کشور بار کند.

شاید بسیاری از مواضع ترامپ بزرگ نمایی یا به اصطلاح «بلوف سیاسی» باشد ولی نمی توان از کنار آن به سادگی گذشت. احتمال یک درصد برای تحقق ایده های ترامپ نیز خطرآفرین است. پس برای رفع آن نیاز به چاره اندیشی است. برای تدبیر این امر و مدیریت مواضع اعلانی ترامپ، فرصت نامحدود نیست. در بازی شطرنج قدرت همه گزینه ها در اختیار شما نیست، ولی مدیریت حوزه عمل خودت مسئولیت آور است. در بازی بین ایران و آمریکا چند مفروض وجود دارد: مفروض اول این است که ترامپ دیوانه است که طبعاً از دیوانه هر کاری دور از انتظار نیست. مفروض دوم این است که روابط بین الملل مبتنی بر قدرت است و هر طرف که قدرت بیشتری داشته باشد احتمال موفقیت در پیشبرد منوایش بیشتر است. مفروض سوم این است که کار دشمن دشمنی، تهدید و تخریب است و در این زمینه کاری از دست ما بر نمی آید، ولی مدیریت بازی در سمت دیگر که در اختیار ماست. طبعاً بازیگر عاقل باید بهترین گزینه همراه با کمترین خطر را انتخاب نماید. منطق قدرت و برتری جویی به آمریکا دیکته می کند که هر آنچه می خواهد انجام دهد. ولی منطق حزم و دوراندیشی به ما یادآور می شود که سیل آمریکا نشویم. قدرت های بزرگ هم شاخ بزرگ دارند هم شیر زیاد. بازیگر عاقل به جای بازی با شاخ غول سراغ شیر آن می رود.

منابع

- باقری ابیانه، محسن (۱۴۰۳). **شناخت شخصیت دونالد ترامپ از دید روانشناسی**. در: <https://www.wikiravan.com/blog>
- ریدل، بروس (۱۴۰۱). **درسی که هر رهبر یا مشاور سیاست خارجی باید آویزه گوش کند**. در: <https://fararu.com/fa/news/571564>
- صالحیان، میرتاج الدین (۱۳۹۶). یک جاذبه گرایی آمریکا در دوره ترامپ و تأثیر آن بر نظم بین‌المللی، تهران موسسه ابرار معاصر. در: <https://tisri.org/?id=n9gere31>
- کالاها، پاتریک (۱۳۸۶). **منطق سیاست خارجی آمریکا**. برگردان داود غرایاق زندی و دیگران. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لویتسکی، استیون و ای. وی. لوکان (۱۴۰۳). **اقتدارگرایی به سبک ترامپ**. برگردان فرید بهروز. روزنامه دنیای اقتصاد، ش ۶۲۳۴.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶). **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**. تهران: سمت.
- مرشایمر، جان (۱۴۰۱). **تراژدی سیاست‌های قدرت‌های بزرگ**. برگردان غلامعلی چگینی زاده. تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- یزدانفام، محمود (۱۳۸۹). **چشم انداز مناسبات نظامی - امنیتی عراق و آمریکا**. فصلنامه مطالعات راهبردی. س ۱۳، ش ۴۷.
- متن کامل مصاحبه اختصاصی شبکه اسکای نیوز انگلیس با سید عباس عراقچی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در: <https://mfa.gov.ir/portal/newsview/760530>
- <https://icds.ee/en/2024-a-new-era-or-status-quo-what-is-trumps-foreign-policy>. John Glaser, Christopher A. Preble, A. Trevor Thrall (2019), Fuel to the Fire: How Trump Made America's Broken Foreign Policy Even Worse (and How We Can Recover) Cato Institute. at: <https://www.amazon.com>.
- Wassim Daghrir (2020), The Trump Administration's Foreign Policy. Peter Lang; New edition. at: <https://www.amazon.com>
- Matthew Alan Hill & Steven Hurst (2024), The Trump Presidency Continuity and Change in US Foreign Policy, Routledge.
- Daniel Quinn Mills & Steven Rosefielde (2016), The Trump Phenomenon and the Future of US Foreign Policy, at: <https://doi.org/10.1142/10304> | September 2016
- Walt, Stephen M. (2011) The Myth of American Exceptionalism, Wayback Machine Foreign Policy (October 21).
- Zweiri, Mahjoob (2025), Iran's Foreign Policy Under Masoud Pezeshkian: Tendencies and Challenges, Middle East Council on Global Affairs, March 13. at: <https://mecouncil.org/>